



فرقه

فرقه دموکرات آذربایجان

استالین و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان / فرناند شاید راینه
کسروی و بحران آذربایجان / کاوه بیات
از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگران / محمد حسین خسروپناه
نگرانی‌های ترکیه: آمد و نیامد پان ترکیسم / محمد علی بهمنی قاجار
آذربایجان پا برجا / رضا آذری شهرضایی

روزنامه:

روسیه پوتین، مطالعات ایرانی، مرگ هراوند دینک، موسیقی فرقه ای



N.NAZEMAN

سوره

باب گفتگو ۳ سردبیر

• مقالات ویژه

فرناند شاید راینه	۷	استالین و تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان
کاوه بیات	۵۱	کسروی و بحران آذربایجان
محمدحسین خسروپناه	۸۷	از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگران
محمدعلی بهمنی قاجار	۱۰۹	نگرانی‌های ترکیه: آمد و نیامد پان‌ترکیسم
رضا آذری شهرضایی	۱۲۳	آذربایجانِ پا بر جا

• روزنامه ۱۳۴

گفتگو ۴۸

فصلنامه فرهنگی و اجتماعی - شماره ۴۸
تاریخ انتشار - اردیبهشت ۸۶
صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۱۴۸۸ تهران
نشانی: تهران، اتوبان صدر، خیابان فتح (خروجی کاوه جنوبی)، کوچه کاوه شرقی، پلاک ۳، زنگ آخر
تلفن: ۲۲۶۱۸۴۰۶

بنیانگذار: رضا تقفی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مراد تقفی
زیر نظر هیئت تحریریه

GOFT.O.GU 48

“Dialogue”

On Culture and Society.

Founder: Reza Saghafi
Director: Morad Saghafi
P.O.Box: 13145-1488 Tehran – Iran

طراحی جلد و صفحات: نوشین ناظمان
لیتوگرافی: نقش سبز تلفن: ۸۸۸۴۵۶۴۴
چاپ و صحافی: مازیار تلفن: ۸۸۸۴۸۰۲۰
نشانی: خیابان انقلاب، خیابان خاقانی، پلاک ۴۳
نظارت چاپ: کارما رسانه هنر ۸۸۷۵۸۰۲۰ و ۸۸۷۴۸۵۱۰

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

نقل مطالب با اجازه مجله آزاد است.
گفتگو از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است.
گفتگو در کوتاه کردن و ویراستاری مقالات آزاد است.

باب گفتگو

در فراز و نشیب‌های فراوانی که تاریخ معاصر ایران به خود دیده است، ماجرای ظهور و سقوط فرقهٔ دموکرات آذربایجان در فاصله تابستان ۱۳۲۴ تا پاییز ۱۳۲۵، در مجموع یک سال بیش به طول نیانجامید؛ ولی همین ماجرای کوتاه و خوشبختانه زودگذر با مخاطرهٔ عظیمی که برای ایران به همراه آورد آن را در ردیف دو واقعهٔ دیگری قرار می‌دهد که در قرن گذشته استقلال و تمامیت ارضی کشور را به نحوی اساسی در معرض خطر قرار دادند. یعنی بین بیش‌درآمدی بر همان حرکت که عبارت باشد از چیرگی و دست‌اندازی تدریجی روسیه تزاری بر بخش‌های شمالی ایران در سال‌های مقارن با جنگ اول جهانی در آغاز قرن و دیگری نیز در سطحی محدودتر به صورت توسعه‌طلبی و تجاوز نظامی عراق به ایران در پایان همان قرن.

اگر چه هر سهٔ این رخدادها ماهیتی بیرونی داشتند و همان‌گونه که در این شماره از فصلنامهٔ گفتگو در مباحث مربوط به سیاست‌های استالین در قبال یکی از این رخدادها، یعنی ماجرای فرقهٔ دموکرات نیز می‌خوانیم، علل پیشامدشان را باید در چارچوب تحولات جهانی و منطقه‌ای جستجو

کرد ولی به هر حال - ولو در مقیاسی محدود و حاشیه‌ای - رخدادهایی از این دست یک بستر داخلی نیز داشتند.

در اشاره به زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی مجموعه نارضایتی‌هایی که در ایام بعد از فروپاشی شهریور ۱۳۲۰ ذهن پاره‌ای از نخبگان آذربایجان را به خود مشغول داشت به عواملی چند می‌توان اشاره کرد؛ از جمله تنزل اعتبار و موقعیت آذربایجان در مقام یکی از دروازه‌های مهم مرادوات و مناسبات تجاری ایران با جهان خارج در دوره رضا شاه و همچنین از دست رفتن اهمیت سیاسی آن به عنوان کرسی نیابت سلطنت در همان ایام. از این دو عامل یکی جنبه‌ای اجتناب‌ناپذیر داشت و دیگری نیز امری کم و بیش خودخواسته بود.

برده آهین حاصل از شکل‌گیری یک نظام کمونیستی در روسیه شوروی و در مقیاس محدودتر پیشامد انسدادی مشابه در گذر ترکیه از یک امپراتوری به یک جمهوری نسبتاً بسته، نه فقط آذربایجان که پاره‌ای از دیگر ایالات شمالی ایران را از یک مدار پر رونق تجاری خارج ساخت و برطرف ساختن عوارض حاصل از این دگرگونی کار سهل و آسانی نبود.

محدود و مشروط ساختن قدرت مطلقه پادشاهی یکی از خواسته‌های اصلی نهضت مشروطه بود؛ امری که در آذربایجان بیش از هر چیز خود را به صورت تمایلی در جهت برچیده شدن بساط ولایتعهدی در تبریز نشان داد. ولی این دستاورد در پی پیروزی نهضت مشروطه و تحقق پاره‌ای از خواسته‌های آن در ایجاد یک نظم جدید سیاسی، تبعاتی نیز به دنبال داشت. مختل شدن تداوم حضور یک عنصر نیرومند آذربایجانی در سطح نخبگان سیاسی مرکز که به صورت نزول اجلال دستگاه ولیعهد به جای پادشاه ماضی، صورتی خودکار و معمول یافته بود، یکی از این تبعات بود.

محلی‌گرایی، یعنی رقابت مرسوم میان تشکیلات اداری و مدیریت استان‌های مختلف برای تأمین هر چه بیشتر بودجه و امکانات دولتی را نیز که معمولاً با ارائه گفتارهایی مبنی بر عقب ماندن و یا عقب‌مانده نگهداشته شدن این ایالت در قیاس با آن ایالت و امثالهم توأم می‌شود را نیز می‌توان در زمره نارضایتی فوق‌الذکر ارزیابی کرد؛ یعنی گلایه‌ای بین بخش‌هایی از نخبگان سیاسی کشور. جوانبی چند از هر دوی این موارد یعنی نارضایتی حاصل از فرض یا واقعیت کاسته شدن جایگاه آذربایجانی‌ها در سطح نخبگان حاکم و یا عقب ماندن از چرخه توسعه و پیشرفت بنا به دلایلی چون تصور بی‌التفاتی مرکز از جمله نکاتی است که سید احمد کسروی نیز آنها را در نوشته‌های خود درباره مسائل مربوط به آذربایجان در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ مورد بحث و ارزیابی قرار داده است.

در کنار این نوع نارضایتی‌ها که خصوصیتی کم و بیش «آذربایجانی» داشتند از یک رشته نارضایتی‌های عمومی حاد نیز در زمینه مسائل ارضی و مناسبات ارباب رعیتی، فقر و بیکاری در میان

کارگران و تهیدستان شهری و دیگر نمونه‌های مشابه نیز می‌توان یاد کرد که هر چند بخش مهمی از تلاش‌های فرقهٔ دموکرات برای بسیج سیاسی بر اساس آنها استوار شد ولی این نارضایتی‌ها که در مقایسه با گلایه‌های پیش‌گفته بسیار جدی و اساسی نیز بودند هیچ کدام از یک ویژگی «آذربایجانی» برخوردار نبوده و دیگر نقاط کشور نیز به یکسان از آنها در رنج و سختی بودند.

نوشته‌های پیشه‌وری در سال‌های پیش از تشکیل فرقهٔ دموکرات که یکی از مقالات این مجموعه به بررسی آنها اختصاص دارد خود مؤید این بحث می‌باشد. ویژگی اصلی این نوشته‌ها که همگی به رسیدگی به مسائل اجتماعی و اقتصادی ایران و ارائه سیاست‌هایی برای حل و فصل آنها اختصاص دارد، چارچوب ملی و کشوری آنهاست و اجتناب از طرح بحث هر گونه موضوع حاشیه‌ای و فرقه‌ای. مباحثی چون مسائل زبانی و قومی و «ستم ملی» که پیشه‌وری طرح آنها را بی‌جا می‌دانست، سید احمد کسروی در نگاهی تاریخی بر جنبهٔ «وارداتی» آنها تأکید داشت و امروزه با گشایش آرشیوهای شوروی و تحقیقات جدیدی که بر اساس آنها منتشر شده است از جمله در مقالهٔ «استالین و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان»، از نحوهٔ ورود و توزیع مجدد آن در آذربایجان این دوره اطلاعات دقیق و موثقی به دست می‌آید. این «متاع» همان‌گونه که کسروی نیز در بررسی‌های تاریخی خود توضیح داده است، در آغاز در حوزه‌ای دیگر - در ترکیهٔ عثمانی - تولید شد و در اصل قرار بود به عنوان ابزاری در جهت توسعه‌طلبی عثمانی‌ها در جنگ اول جهانی به کار آید، ولی چنان که در ماجرای فرقهٔ دموکرات ملاحظه شد، در جنگ دوم جهانی این روس‌ها بودند که آن را برای پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای خود به کار گرفتند و بدین ترتیب صاحب امتیاز اصلی آن، که خود نیز از جانبی دیگر تحت فشارهایی مشابه از سوی روسیهٔ شوروی قرار گرفته بود، دچار نگرانی‌هایی اساسی گشت.

تجربهٔ فراز و فرود فرقهٔ دموکرات آذربایجان نیز همانند بسیاری از دیگر مباحث تاریخ معاصر ایران هنوز به درستی مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته است و به همین دلیل کماکان بار آن یا به عبارت دقیق‌تر بار انبوه شاخ و برگ‌های افسانه‌ای و دور از واقعی که آن را در خود گرفته، بر دوش حال و مال ما سنگینی می‌کند. هدف از فراهم آوردن چنین مجموعه‌هایی نیز کنار زدن این حسو و زوائد است و تلاشی در جهت نزدیک‌تر شدن به تصویری واقعی از این مقوله.

کاوه بیات



N. NAZEMAN

فرناند شاید راینه

مقالات ویژه

استالین و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان

در تابستان ۱۳۲۴/۱۹۴۵ یک نسخه از نقشه‌ای که از شوروی بعد از جنگ برای مدارس تهیه شده بود به استالین ارائه شد. ژنرال‌یسم بیروزمند با نظر تأیید مرزهای شرقی را نظاره کرد؛ جایی که ساخالین، جزایر کوریل، پُرت‌آرتور و دارین کاملاً در ید اقتدار اتحاد شوروی قرار گرفته بود. آن گاه با غرور به مرزهای غربی نگریست: «اینک تمام بلاروس‌ها با هم، اوکراینی‌ها با هم، ملداوی‌ها با هم زندگی می‌کنند. خوب است...». ولی در پی مروری بر مرزهای قفقاز، به علامت نارضایی سری تکان داد. پپ خود را از دهان برداشت و با آن حدود جنوب را نشانه گرفت و با تأکید بر مرزهای ایران و شوروی زیر لب گفت: «ولی مرزهایمان را در اینجا دوست ندارم». ^۱ غرغر زیر لب استالین، تبعاتی به دنبال داشت. هنوز یک سال از این تاریخ نگذشته بود که بحران ایران به عرصه رویارویی و تقابل میان متفقین سابق تبدیل شد که بر سر کسب نفوذ در کشورهای خارجی از حوزه اروپا پای به میدان رقابت نهاده بودند؛ رقابتی که تا فروپاشی نهایی شوروی در سال ۱۹۹۱ ادامه یافت. این بحران را مجموعه‌ای از رخدادهای مهم شکل دادند که برآمدن یک حرکت ملت‌گرایانه در آذربایجان ایران در تابستان ۱۳۲۴/۱۹۴۵ سرآغاز آن بود و نقطه اوجش نیز امتناع اتحاد شوروی از فراخوانی نیروهایش از خاک ایران در اوایل سال ۱۹۴۶/ زمستان ۱۳۲۴.

استالین با تحرکات ملت‌گرایانه که در سال‌های ۴۵-۱۹۴۴/۲۵-۱۳۲۴ در آذربایجان بر پا شد چه ارتباطی داشت و چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ تا جایی که به تحولات سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ مربوط می‌شود، اقدامات استالین در این حوزه از یک سابقه شش ساله برخوردار بود. پس از بهره‌برداری از ایران به عنوان یک مسیر تجارتي در خلال سال‌های همکاری آلمان و شوروی در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱/۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ با [پیش‌آمد حمله آلمان به اتحاد شوروی] نیروهای نظامی شوروی با استناد به [ماده ششم] قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی که اجازه دارند «هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند... دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید...» همراه با قوای بریتانیا در اوت ۱۹۴۱/شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله کردند. تا سه سال بعد از این واقعه، ایران در مسائل و مذاکرات متفقین نقش و اهمیت چندانی نداشت و همه اطمینان داشتند که نیروهای شوروی و بریتانیا در عرض شش ماه پس از خاتمه جنگ خاک ایران را ترک خواهند کرد. ولی برپایی یک حرکت جدایی‌خواهانه در شمال ایران در تابستان ۱۳۲۴/۱۹۴۵، کل این تصویر و تصور را دگرگون ساخت.

برای آنهایی که نسبت به آمال توسعه‌طلبانه شوروی ظنین بودند، بر آمدن یک حرکت جدایی‌طلبانه در آذربایجان به نشانه‌ای بدل شد در تأیید تمایل استالین به توسعه انقلاب جهانی و تحکیم قدرت شوروی از طریق چیرگی بر منافع نفتی ایران.^۲ اگر چه در مورد آنکه آیا استالین یک برنامه منسجم و سراسری را دنبال می‌کرد یا خیر، اختلاف نظرهایی وجود داشت ولی این نظریه که بحران ۴۶-۱۹۴۵ ایران یکی از چندین و چند نمونه سیاست‌های تجاوزکارانه شوروی بود که به نحوی موفقیت‌آمیز توسط ایالات متحده مهار شد، اتفاق نظری کلی وجود داشت.^۳ برای برخی از دیگر ناظران امر، بحران آذربایجان از نوعی بدگمانی جنون‌آسای آمریکا نسبت به شوروی حکایت داشت که اصولاً به بروز جنگ سرد منجر شد.^۴ با سقوط اتحاد شوروی و دسترسی به مجموعه‌ای از اسناد آرشیوی شوروی، تصویر به مراتب ظریفتری از کل ماجرا به دست آمد.^۵ ارزیابی مجدد نقش ایدئولوژی در این ماجرا بیش از آنکه مؤید وجود نوعی کمونیسم انقلابی برنامه‌دار [و هدفمند] باشد از کارکرد ایدئولوژی کمونیسم به عنوان یک «ابزار قدرت» حکایت داشت.^۶ علاوه بر این ویژگی‌های خاص که از ورای این بررسی‌های جدید در سیاست شوروی ملاحظه شده است، در کنار مردود داشتن دیدگاهی که به وجود یک «برنامه منسجم و سراسری» توسعه‌طلبانه اعتقاد داشت، بیشتر از استالینی حکایت دارد که در مقام یک فرصت‌طلب بدگمان و تشنه قدرت، بیش از هر چیز در جستجوی امنیت است.^۷ این اسناد جدید ضمن ارائه تصویری منسجم از ماهیت به ظاهر متضاد

سیاست‌های استالین در زمان جنگ، از نوعی سیاست دوگانه استالین تصویری به دست می‌دهد که در آن، رویارویی و همکاری دو روی یک سکه بودند.^۸ بر اساس یکی از تحلیل‌های ارزشمندی که اخیراً از پاره‌ای از اسناد تازه یاب در آرشیو وزارت خارجه شوروی ارائه شده است ملاحظه می‌شود که استالین در تلاش خود برای کسب امتیاز نفت شمال ایران بیشتر به تهدیدی واکنش نشان داد که تصور می‌کرد از جانب آمریکا و بریتانیا حوزه منافع او را در مخاطره افکنده است. در بررسی‌ای که از سوی ناتالیا یگورووا ارائه شده است همچنین ملاحظه می‌شود که این بیشتر ترکیبی از یک معامله بر سر آذربایجان و وعده اعطای امتیاز نفت [از سوی ایران] بود که شوروی را به فراخوانی نیروهایش از ایران متقاعد ساخت تا فشار ایالات متحده.^۹

البته هنوز در مورد خط مشی استالین در قبال ایران نکات مجهول و ناشناخته بسیار است و در نتیجه جوانبی از سیاست خارجی استالین، سیاست‌های ایران و مراحل نخست جنگ سرد هنوز در برده‌ای از ابهام قرار دارند. [تا پیش از انتشار اسناد جدید] نه در مورد منافع وی در ایران تصویر روشنی در دست بود و نه طرق و وسایلی که سعی داشت به واسطه آنها بر این منافع دست یابد. در مورد میزان ارتباط موجود میان مسکو و حزب چپ‌گرای توده نیز تصویر روشنی در دست نبود.^{۱۰} به همین ترتیب در باب انگیزه‌های نهفته در پس تحولاتی چون تأسیس یک حکومت خودمختار در آذربایجان نیز اختلاف نظرهایی وجود داشت؛ گروهی از یک سنت و پیشینه مخالفت آذربایجانی‌ها با گرایش‌های تمرکزگرای تهران سخن می‌گفتند و گروهی نیز کل کار را ساخته و پرداخته مسکو تلقی می‌کردند.^{۱۱} با وجود چنین پرسش‌های فراوانی در مورد اهمیت عاملی چون عامل آذربایجان شوروی در شکل دادن به اهداف استالین در ایران و روش‌های دستیابی به این اهداف، و یا آنکه عملکرد استالین در ایران تا چه حد بیانگر دیدگاه کلی او نسبت به تحولات جهانی بود، به نظر روشنی نمی‌شد رسید.

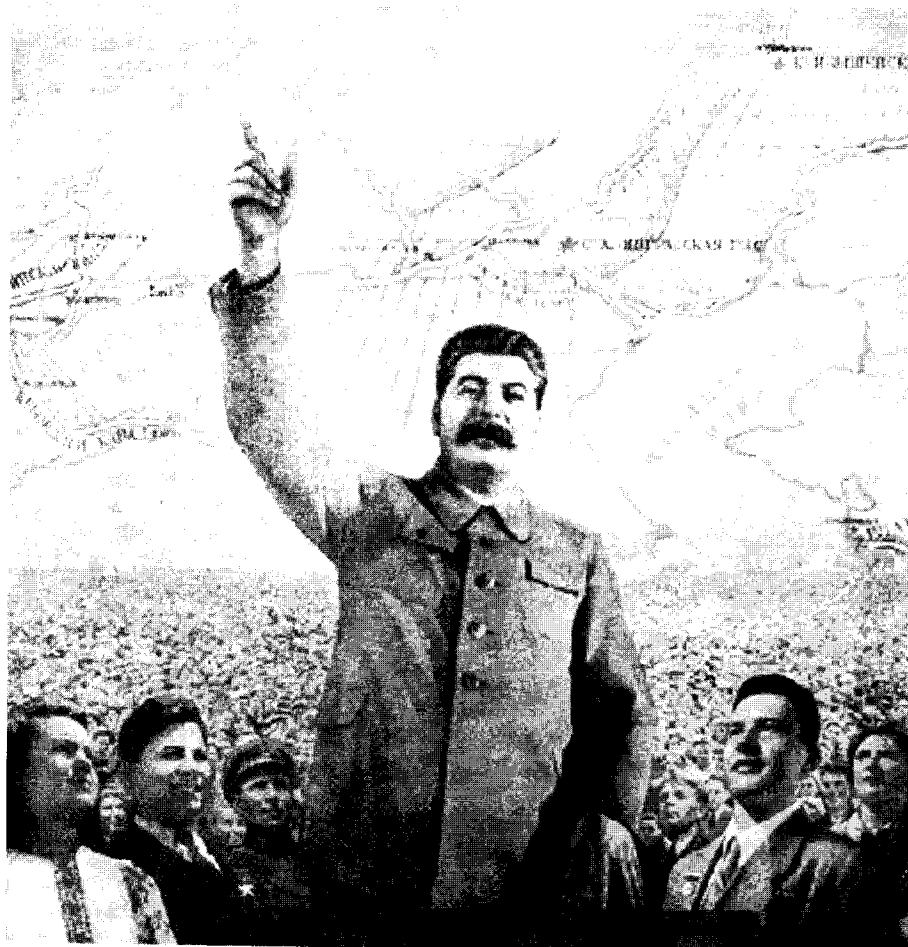
مجموعه‌ای از مکاتبات و گزارش‌های رد و بدل شده میان مسکو و میرجعفر باقروف صدر حزب کمونیست جمهوری شوروی آذربایجان، که اخیراً در دسترس قرار گرفته‌اند، پاره‌ای از این پرسش‌ها را روشن می‌کنند. در این مقاله در خلال ارائه تصویری از رخداد‌های آذربایجان در سال ۱۳۲۴-۲۵/۱۹۴۵ بر اساس مکاتبات و گزارش‌های مزبور، جوانبی از سیاست خارجی استالین نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. مکاتبات موجود میان مسکو و میرجعفر باقروف که از دوستان قدیمی لاورنتی بریا بود در درجه اول بیانگر نقش مهم مقامات باکو در شکل‌گیری خط‌مشی استالین در قبال ایران است.^{۱۲} نخست آنکه اگر چه در مورد نقش احتمالی باقروف در این تحولات شایعاتی رواج داشت ولی میزان و نحوه دخالت او در شکل دادن به اهداف استالین در این زمینه و فراهم آوردن

وسایل تحقق آنها، به هیچ وجه روشن نبود.^{۱۲} و نکته دوم آنکه این مکاتبات و گزارش‌ها از آن حکایت دارند که در مورد اهدافی که می‌بایست در ایران دنبال کرد، دیدگاه صریح و رویکرد راسخی وجود نداشت. حتی در میان گروه سه نفره استالین، بریا و باقروف که هر سه تجارب نبردی مشترک در خلال جنگ‌های داخلی را از سر گذرانده بودند، هیچ‌گاه در مورد اهداف نهایی که خط مشی آنها در قبال ایران می‌بایست دنبال کند، تصور روشنی وجود نداشت: با فراهم آمدن ابزار و وسایل موجود، اهداف نهایی نیز شکلی مناسب می‌یافتند. و سوم آنکه رخدادهای ۱۹۴۵ از آمادگی استالین برای استفاده از هر وسیله‌ای که پیش می‌آمد، حکایت دارند؛ یکی از این وسایل نیز وسیله میدان دادن به احساسات ملت گرایانه در میان آذربایجانی‌ها بود. وسیله‌ای که استالین در گذشته تمایلی به کاربرد آن نشان نداده بود ولی اینک به رکن اصلی برنامه‌اش برای چیرگی شوروی بر شمال ایران تبدیل شد. و بالاخره آنکه روایت حاصل از بررسی این مکاتبات و گزارش‌ها مؤید این پیش فرض است که استالین کاملاً به محدودیت‌هایش آگاه بود و سعی داشت با یک بازی قدیمی در عرصه سیاست‌های قدرت ضمن احتراز از به خطر انداختن مناسباتش با دیگر قدرت‌های متفق، تا جایی هم که می‌تواند، امتیازاتی را کسب کند.

به محض سرریز نیروهای ارتش سرخ به ایران در اوت ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰ استالین باقروف را به مسکو احضار کرد و از او خواست که مسئولیت نظارت و اجرای سیاست شوروی را در ایران برعهده گیرد. باقروف نه تنها از صاحب منصبان خزبی کارکشته و شیفتگان روش سیاسی استالین، بلکه از جمله آذربایجانی‌هایی محسوب می‌شد که در طول دو دهه بعد از انقلاب ۱۹۱۷، در پیشبرد سیاست‌های استالین در جهت شکل دادن به فرهنگی که «در محتوا ملی و در صورت سوسیالیستی» بود نیز تلاش بسیار کرده بود. وی اینک در باکو از یک فرهنگ توسعه یافته ملی آذری می‌توانست سخن بگوید و یک صنعت توسعه یافته نفتی که وی می‌دانست شریان حیاتی ارتش سرخ را تشکیل می‌دهد و در آن سوی ارس، از دیدگاه باقروف آذربایجانی وجود داشت با صنایع توسعه نیافته و آذربایجانی‌هایی که به نظر او از حق توسعه هویت ملی خود بی‌بهره بودند. انضمام این آذری‌ها و منابع آنان در حوزه شوروی آرزوی باقروف بود و از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ / ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ بر این امید بود که استالین برای استفاده از وسیله ناسیونالیسم آذری برای توسعه نفوذ شوروی در ایران وارد کار شود. و بالاخره در تابستان و پاییز ۱۳۲۴/۱۹۴۵ زمینه‌های تحقق این امر فراهم آمد.

در حالی که جنگ جهانی دوم به مراحل پایانی خود نزدیک می‌شد، استالین هنوز از شکل و شمایل نهایی جهان بعد از جنگ تصویر روشنی در ذهن نداشت. استالین نه فقط خود در این زمینه

مفهوم نظری منسجمی در ذهن نداشت که در فهم و درک اعمال متفقین سابق خود نیز مانده بود.^{۱۴} از یک سو بریتانیا و ایالات متحده از طلوع عصر جدیدی از امنیت جمعی سخن می‌گفتند و شروع دوره‌ای که در آن اصول مندرج در منشور آتلانتیک صورت واقعی به خود گرفته و تمامی ملل از حق اظهارنظر در امور جهانی برخوردار می‌شدند. و از سوی دیگر چنین به نظر می‌آمد که متفقین - و به ویژه بریتانیا - بی‌میل نیستند که بدون مشارکت کشورهای مورد بحث برای تعیین یک رشته حوزه‌های نفوذ جدید برنامه‌هایی تدوین کنند و ایالات متحده نیز در ناشنیده گرفتن درخواست کمک پاره‌ای از این کشورها با دشواری چندانی روبرو نبود. برای مثال ایران که از اواخر جنگ به نحو فزاینده‌ای نسبت به تداوم حضور نیروهای شوروی در قلمرو کشور و مداخلات روس‌ها در امور داخلی‌اش نگران شده بود، بارها از ایالات متحده استمداد کرد ولی واشنگتن جز صدور گاه به گاه یادداشت‌های ملایمی به شوروی در اشاره به مفاد توافق‌های پیشین متفقین، در دفاع از ایران اقدام دیگری نکرده بود. در کنفرانس یالتا حتی دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده بر مشروعیت درخواست امتیاز نفت شوروی صحه گذاشته بودند.^{۱۵}



با این حال استالین نمی‌توانست مطمئن باشد که آیا این غمض عین و همراهی متفقین‌اش دوام خواهد یافت یا خیر. شاید که رویدادهای جاری در عرصه تحولات قدرت‌های بزرگ به شکل‌گیری نظام جدیدی منجر می‌شد که در آن اصولی چون پیروی از امنیت جمعی اهمیتی اساسی می‌یافت و کشورهایی چون ایران نیز واقعاً از حق ابراز نظر برخوردار می‌شدند و شاید تنها شانس استالین برای دستیابی به میزانی از امنیت مورد نظرش، در همین چند ماهی نهفته بود که تا شکل‌گیری و برآمدن چنان ترتیبی فرصت داشت. استالین می‌دانست که نیروهای شوروی باید در عرض شش ماه پس از پایان جنگ ایران را ترک گویند و اگر می‌خواست جای پای مستحکمی در شمال ایران باز کند مسکو می‌بایست سریعاً یا از طریق کسب یک امتیاز نفتی یا تأسیس یک حکومت دست‌نشانده در آذربایجان - یا هر دوی اینها - اقدام کند.

اخباری که در بهار ۱۳۲۴/۱۹۴۵ از تحولات ایران به استالین می‌رسید از آن حکایت داشت که دستیابی به این اهداف به هیچ وجه سهل و آسان نبود. علیرغم آنکه پیوندهای مسکو با حزب چپ‌گرای توده‌چندان استوار و تنگاتنگ نبود ولی این نیز آشکار بود که تظاهرات گسترده‌ای که بر ضد حزب توده جریان داشت و تهدیدهایی که متوجه اعضای برجسته آن بود، حضور نیروهای شوروی در ایران و نفوذ فزاینده شوروی را در کشور هدف قرار داشت. و از آن بدتر نیز این بود که پاره‌ای از این تحرکات که توسط نیروهای نظامی و انتظامی ایران سازماندهی می‌شد، در بخش‌هایی از کشور جریان داشت که هنوز تحت اشغال نیروهای ارتش سرخ بود. در اواخر آوریل / اوایل اردیبهشت ۱۳۲۴ باقروف ضمن مخابره گزارشی از وضعیت جاری در آذربایجان، هم از نگرانی خود سخن گفت و هم از فقدان ابزار لازم جهت اعمال کنترل بیشتر بر این وضع؛ به نوشته او «... اوضاع چنان بد شده است که عوامل ارتجاعی با حمایت واحدهای نظامی ایران، تظاهرات تحریک‌آمیزی را سازمان داده‌اند ... که با حرکت در خیابان‌های تبریز ... پرچم‌هایی را حمل می‌کردند که بر آنها نوشته شده بود 'مرگ بر حزب توده و هواداران آن'، 'زنده باد سید ضیاءالدین' ... یک چنین نمایش-های آشکاری حتی در روزهای پر تنش ۴۲-۱۹۴۱ نیز بروز پیدا نکرد...»^{۱۶} به نوشته باقروف مقامات حکومتی ایران با صدور فرامینی «... در جهت سرکوب فزاینده مردمان شوروی‌خواه و ممانعت از تحقق خواسته‌های نمایندگان شوروی...» باعث وخامت بیش از پیش وضع شده بودند.^{۱۷}

در این گونه گزارش‌ها انگلیسی‌ها مسئول بروز آشوب و اقدامات ارتجاعی‌ای قلمداد شدند [که به نظر آنها] در حال حاضر در ایران جریان داشت. در ماه ژوئن / خرداد - تیر کمیساریای امور خارجه شوروی گزارشی مفصلی از اداره سیاسی ارتش سرخ دریافت کرد که در آن نسبت به فعالیت‌های انگلیسی‌ها در سراسر ایران هشدار داده بود. این گزارش‌ها هم از لحاظ محتوا و هم از

نظر شکل و صورت عیناً شبیه گزارش‌هایی بود که چندی قبل در هشدار نسبت به فعالیت عوامل آلمان صادر شده بود. در هر جایی نشانه‌هایی از اقدامات تحریک آمیز دیده می‌شد، و به ویژه در میان عشایر که [به تعبیر این گزارش‌ها] از سوی مقامات انگلیسی به انجام اقدامات تحریک آمیز و خشونت‌بار تحریک می‌شدند.^{۱۸}

نمی‌دانیم که آیا استالین این گزارش‌ها را باور می‌کرد یا خیر؟ ولی این را می‌دانیم این تعبیرات از آن حکایت داشت که حال و هوای حاکم بر رهبری شوروی دگرگون شده و اینک به جای آلمان، بریتانیا را تهدیدی بر منافع خود در خاورمیانه تلقی می‌کنند.

بیش از چهار سال بود که باقروف در جهت توسعه نفوذ شوروی در شمال ایران تلاش می‌کرد و در دوازده ماه اخیر نیز این رشته از فعالیت‌هایش به نحوی فزاینده بر مردمان آذربایجان متمرکز شده بود. ولی با این حال تا آن مرحله هنوز فعالیت‌هایش جز حساس کردن مقامات ایرانی نسبت به خطر گسترش نفوذ شوروی، ثمر دیگری به بار نداده بود.^{۱۹} در آوریل ۱۹۴۵/فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۴ باقروف برای فعالیت‌های آتی در ایران، پیش نویس طرحی را آماده کرد که در آن هدف کار، به صورتی نه چندان دقیق، وحدت «آذربایجان جنوبی با آذربایجان شوروی، یا تشکیل یک جمهوری مستقل خلق آذربایجان شوروی، یا تشکیل یک جمهوری مستقل خلق آذربایجان جنوبی، یا استقرار یک نظام بورژوا دموکراتیک مستقل، یا حداقل، خود مختاری فرهنگی در چارچوب دولت ایران» تعریف شده بود.^{۲۰} به کردها نیز می‌بایست برای دستیابی به خودمختاری کمک می‌شد.

باقروف برای دستیابی بدین اهداف اقدامات سه‌گانه ذیل را توصیه کرد:

۱. تشکیل یک گروه از کارگران مسئول در تبریز برای صورت دادن به تمام اقدامات ضروری در آذربایجان جنوبی.

۲. اداره رهبری گروه به صورت مستقیم از باکو. حفظ گروه تحت پوشش کارمندان نظامی.

۳. اتخاذ تمامی اقدامات لازم جهت تضمین انتخاب افراد شوروی‌خواه و مفید در انتخابات آتی مجلس. تأمین هزینه‌های مالی لازم برای این اقدامات.

اگر چه متن نهایی پیش‌نویس این نامه که به مسکو ارسال شد هنوز در آرشیوها یافت نشده ولی تحولات بعدی از آن حکایت دارند که برنامه‌ای که با پیشنهادات باقروف شباهت بسیار داشت به تأیید مقامات کرملین رسیده بود. شبکه پراکنده مقامات آذربایجان شوروی در تبریز تحت هیئت سه‌گانه ذیل انسجامی تشکیلاتی یافت: آنا کیشیاف معاون کمیساریای امنیت دولتی [جمهوری آذربایجان شوروی]، حسنوف دبیر سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست [آذربایجان شوروی] و میرزا ابراهیموف، شاعر و کمیسار ارشاد و آموزش [جمهوری آذربایجان شوروی]. هیئت ناظر بر این گروه

سه نفره که در باکو مستقر بود عبارت بودند از باقروف، یعقوبوف، کمیسر امنیت دولتی امیلیانوف، و برخی اوقات نیز ماسلنیکوف فرمانده ناحیه نظامی ماوراء قفقاز. در مورد تصمیمات مهم، نه گروه سه گانه مستقر در تبریز و نه گروه باقروف در باکو هیچ کدام بدون تأیید مسکو مجاز به اتخاذ تصمیم نبودند و در مسکو نیز استالین، بریا، مالنکوف و مولوتوف دائماً از جریان تحولات جاری در ایران مطلع می‌شدند. برنامه مورد نظر باقروف فوراً به مرحله اجرا گذاشته نشد. پیروزی در جنگ معضلات بازسازی یک جامعه جنگ‌زده را نیز در پیش روی داشت، آن هم جنگی که از لحاظ میزان تخریب در تاریخ بی‌سابقه بود. از این رو استالین در خلال ماه‌های مه و ژوئیه / اردیبهشت - خرداد اولویت‌های دیگری را در ذهن داشت، می‌بایست برای جذب مجدد سربازان در جامعه، متحول ساختن اقتصاد و اعاده اقتدار حزبی که در خلال جنگ و آزادی‌های نسبی حاصل از مقتضیات آن سستی گرفته بود، چاره‌ای اندیشیده می‌شد.

در این میان در ایران نیز جامعه و دولت بر آن امید بودند بلکه بتوانند به سمت اعاده وضعیتی عادی قدم برداشته و با خروج نیروهای بیگانه، اقتصاد نابسامان کشور را از نو مرتب ساخته و به یک ثبات داخلی دست یابد. افزون بر تمامی این موارد ایران خواهان اعاده حاکمیت خود بر تمامی ایالات کشور و ایفای نقشی مستقل در سازمان ملل نوینان بود.

ده روز بعد از تسلیم بدون قید و شرط آلمان، مولوتوف یادداشت مؤدبانه‌ای از دولت ایران دریافت داشت که در آن ضمن درخواست خروج نیروهای شوروی از تمایل دولت مبنی بر اعاده وضعیت کشور به حالت عادی سخن رفته بود.^{۲۱} نسخه‌هایی از این درخواست برای بریتانیا و ایالات متحده نیز ارسال شد ولی هیچ یک از متفقین پاسخی ندادند. تهران در طول تابستان منتظر ماند بلکه در مورد آنکه آیا نیروهای مزبور حال اگر نگوئیم زودتر، لافل سر موقع [شش ماه بعد از خاتمه جنگ] ایران را ترک خواهند کرد یا خیر پاسخی دریافت کند، که نکرد.^{۲۲}

برخلاف انتظار تهران، در مقایسه با دیگر مسائلی که مناسبات متفقین را در اروپا تحت‌الشعاع قرار داده بود، مسئله ایران موضوعی ثانوی بیش نبود. با تحکیم بیش از پیش چیرگی روس‌ها بر اروپای شرقی از طریق یک رشته اقدامات یکجانبه که با هیچ یک از توافقات متفقین همخوانی نداشت، لندن و واشنگتن به تدریج به این پرسش رسیدند که لحن سازشکارانه آنها در کنفرانس یالتا تا چه حد عاقلانه بوده است. حتی لیتوینوف سفیر سابق شوروی در واشنگتن و معاون کمیسیاریای امور خارجه مسکو در گفت و گویی با یکی از مقامات آمریکایی در ژوئن / خرداد همان سال، اذعان داشت که غرب مدت‌ها پیش از این می‌بایست به فکر مهار توسعه‌طلبی شوروی می‌افتاد.^{۲۳} هنوز بین متفقین شکاف آشکاری پدیدار نشده بود ولی در حالی که هنوز ژاپن در جنگ بود، سر خوشی حاصل

از پیروزی مشترک بر آلمان به تدریج رنگ می‌باخت. با این حال با توجه به تمایل متفقین برای حفظ حتی‌الامکان همکاری جهت ایجاد یک نظم جدید در آلمان و اروپای بعد از جنگ، هیچ یک نمی‌خواستند درگیر مسائل ایران گردند.

برای کسانی که امیدوار بودند که آخرین نشست سران سه قدرت جهانی به تغییر سیاست شوروی منجر شده یا لاف‌های محدودیتی برای آن ایجاد کند، نتایج کنفرانس پُتسدام به هیچ وجه رضایتبخش نبود. بریتانیا و ایالات متحده اقدامات یکجانبه‌ای را که روس‌ها در این میان در اروپای شرقی اتخاذ کرده بودند به رسمیت شناختند و بر همین نهج، در قبال اقدامات مسکو در ایران نیز متفقین جز یک هشدار خاضعانه، واکنش دیگری بروز ندادند. آنتونی ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا در آغاز موضوع خروج نیروهای متفقین را مطرح کرد ولی پس از یک بحث کوتاه و مختصر مقامات شوروی موفق شدند که از بازتاب این موضوع در بیانیه پایانی کنفرانس جلوگیری کنند. ایران تنها در یک پروتوکل محرمانه مورد اشاره قرار گرفت؛ آنکه نیروهای متفقین تهران را تخلیه خواهند کرد ولی بررسی مراحل بعدی [تخلیه] به کنفرانس آتی وزرای خارجه متفقین، که قرار بود در ماه سپتامبر / مهر ماه در لندن برگزار شود، موکول گردد.^{۲۴} قدرت‌های غربی حتی با این خواسته استالین موافقت کردند که مهلت شش ماهه متفقین برای فراخوانی نیروهایشان نه از تاریخ شکست آلمان که از پایان جنگ با ژاپن محاسبه شود. این نرمی و ممانعت در قبال مسکو دوام چندانی نیافت. با تسلیم ژاپن در ۲ سپتامبر / ۱۱ شهریور کنگره ایالات متحده از واشنگتن خواست که در قبال شوروی خط مشی استوارتری اتخاذ کند.^{۲۵} ولی در این میان مسکو هنوز فرصت آن داشت که همانند آنچه در اروپای شرقی انجام داد، در ایران نیز برای ایجاد یک عمل انجام شده - *fait accompli* - مشابه اقدام کند.

دستیابی به یک امتیاز نفتی، یکی از اهداف مهم مسکو بود. بعد از تلاش ناموفق کافتارادزه فرستاده ویژه کمیساریای امور خارجه شوروی برای شروع مجدد مذاکرات نفت در بهار ۱۳۲۴/۱۹۴۵ چنین به نظر آمد که ایران در تصمیم خود مبنی بر امتناع از اعطای هر گونه امتیاز تا بعد از خروج تمامی قوای متفقین از ایران و انتخابات دوره جدید مجلس شورای ملی راسخ است.^{۲۶} از آنجایی که مسکو نه می‌خواست که صبر پیشه کند و نه خطر مخالفت احتمالی مجلس جدید را بپذیرد، تصمیم گرفت در این موقع که هنوز نیروهایش در ایران بودند، هر آنچه را که می‌تواند کسب کند. از همان بدو اشغال ایران توسط قوای شوروی، باقروف گروه‌هایی از زمین‌شناسان را مأمور بررسی‌هایی کرده بود ولی در اواسط ماه ژوئن ۱۹۴۵/اواخر خرداد ۱۳۲۴ کمیته دفاع دولتی کابینه جنگی استالین برنامه‌ای جدید و سراسری برای شناسایی محرمانه منابع نفتی در شمال ایران و

همچنین حفاری و بهره‌برداری از منابع شناخته شده موجود، طرح کرد.^{۲۷} در مصوبه مفصل کمیته دولتی دفاع برای هر یک از نهادهای ذی‌ربط یک دستورالعمل دقیق منظور شده بود: از مؤسسه نفت آذربایجان - آذ نفط - خواسته شد که تشکیل مدیریت کل طرح، گردآوری هیئت‌های زمین‌شناسی و تدارک گروه‌های حفاری و بهره‌برداری را برعهده گیرد؛ کمیساریای دفاع می‌بایست پشتیبانی فنی و ترابری را عهده‌دار شود؛ تأمین مالی طرح (هشت میلیون روبل، معادل تقریبی ۱/۵ میلیون دلار) از سوی کمیساریای دارایی صورت می‌گرفت و بالاخره باقرووف نیز نظارت بر این کار را عهده‌دار می‌شد. باقرووف فوراً دست به کار شد و به صورتی مرتب، لاورنتی بریا - دوست، حامی و نیروی اصلی تمام امور مربوط به نفت - را در جریان پیشرفت کار قرار داد.^{۲۸} تا ماه سپتامبر / شهریور بیش از سیصد متخصص و دستیارانشان در شمال ایران به تدارک زمینه لازم جهت تلاش بعدی مسکو برای دستیابی به نفت ایران، مشغول بودند.^{۲۹}

در حالی که این اقدامات جریان داشت، مسکو دقت کرد که بحث نفت به هیچ وجه در مذاکرات جاری مطرح نشود. مقامات شوروی نه در مکاتبات مفصل خود با دولت ایران در باب زمان خروج نیروهای‌شان یا در موضوع تداوم آشوب در شمال ایران به علاقه تام خود در کسب یک امتیاز نفتی اشاره‌ای داشتند و نه در مذاکرات‌شان با دیگر متفقین زمان جنگ. مع‌هذا تردید نیست که علائق کرملین تنها بر اثر مرور زمان و کشف فزاینده ذخایر نفتی در ایالات شمالی ایران بالا گرفت. کافتارادزه که به رغم ناکامی‌های اخیر هنوز هم مسئولیت نفت را برعهده داشت حتی پیش از کنفرانس پتسدام از مولوتوف خواست که به ایالات متحده و بریتانیا یادآوری کند همان گونه که واشنگتن و لندن از مقاصد خود در جنوب دست برداشته‌اند، اتحاد شوروی نیز کماکان بر علائق خود مبنی بر کسب امتیاز نفت شمال پا برجاست.

نارکومیندل [کمیساریای خلق برای امور خارجه] باید توضیح دهد که «ضرورت کسب امتیاز در شمال ایران حاصل توسعه اقتصاد ما و نیاز فزاینده به نفت می‌باشد».^{۳۰} مولوتوف این درخواست را نادیده گرفت. او نه در پتسدام، نه در لندن و نه در مسکو به این موضوع اشاره‌ای نکرد. در حالی که تحولات جاری در آذربایجان نگاه‌ها را از مسئله نفت، به خود معطوف داشته بود، زمین‌شناسان شوروی می‌توانستند فارغ از هر کنجکاو و مزاحمتی به کار خود ادامه دهند.

در همان روزی که کافتارادزه طرح و بحث مجدد موضوع نفت را پیشنهاد کرد دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی پیشنهادات باقرووف را در مورد آذربایجان مورد توجه قرار داد. باقرووف در طرح پیشنهادی‌اش خاطر نشان ساخت که فرصت را نباید از دست داد و چنین استدلال کرد که تنها شانس مسکو برای تضمین [ایجاد] یک همسایه دوست در آن است که تمامی امکانات خود را بر روی تنها ورق ارزشمندی که برایش باقی مانده متمرکز سازد: برگ ناسیونالیسم آذری. بدین

ترتیب این فکر پدیدار شد که با استفاده از اصطلاح مورد علاقه شوروی در آن ایام - «دموکرات» - برای بسیج و سازماندهی مردم آذربایجان یک حزب ملت‌گرا تأسیس شود. در ۶ ژوئیه ۱۹۴۵/۱۵ تیر ۱۳۲۴.

دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی - احتمالاً بعد از مشورت با میرجعفر باقروف که در آن هنگام در مسکو بود یا در حضور وی، قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که در آن از باقروف خواسته شده بود «برای سازماندهی یک جنبش جدایی‌طلب در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های شمالی ایران» اقداماتی را به عمل آورد.^{۳۱} فراهم آوردن زمینه ایجاد یک «استان خودمختار ملی آذربایجانی در چارچوب دولت ایران» و شکل دادن به مجموعه‌ای از جنبش‌های جدایی‌خواه در ایالات ایرانی گیلان، مازندران، گرگان و خراسان وظیفه اصلی و اولیه باقروف بود. سپس می‌بایست با «تأسیس یک حزب دموکراتیک در آذربایجان جنوبی تحت عنوان 'فرقه دموکرات آذربایجان' که از طریق تجدید سازمان شعبه آذربایجانی حزب توده و جذب هوادارانی برای [این] جنبش جدایی‌طلبانه از تمام اقشار جامعه، پایه‌گذاری می‌شد»، این تحركات جدایی‌طلبانه از رهبری لازم برخوردار شوند. مقرر شد که از طریق متقاعد ساختن کردها به برپایی یک حرکت خودمختاری‌طلب، در میان کردهای شمال ایران نیز اقدامات مشابهی صورت گیرد.^{۳۲}



بر اساس مصوبه دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، مسئولیت تشکیلاتی و سازماندهی این امر بر عهده باقروف گذاشته شد که فرمان یافت با کمک یعقوبف (کمیسر سابق جمهوری شوروی آذربایجان در امور داخلی که اینک در مقام مستشار کنسولگری شوروی در تبریز خدمت می‌کرد) گروهی را برای مدیریت و هماهنگی این حرکت جدایی‌طلبانه تشکیل داده و اطمینان حاصل کند که ارتباط نزدیک گروه مزبور با کنسولگری شوروی در محل برقرار بماند. به‌علاوه دفتر سیاسی حزب کمونیست از باقروف خواست که برای انتخابات آتی مجلس در آذربایجان تدارکاتی را آغاز کند و حتی فهرستی از شعارها و نکاتی را نیز که می‌توانست برای جلب آراء عمومی مورد استفاده قرار دهد برایش معین کردند؛ توزیع مجدد اراضی، پایان دادن به بیکاری، بهبود شبکه آبرسانی و خدمات بهداشتی، اختصاص عایدات مالیاتی به نیازهای محلی، برابری حقوقی برای اقلیت‌های ملی و توسعه روابط ایران و شوروی از جمله این موارد بودند.^{۳۳}

برای فراهم آوردن زمینه‌های قومی و ملی آذری‌گرا و شوروی‌دوستانه نیز دفتر سیاسی حزب کمونیست توصیه کرد که یک «انجمن پیوندهای فرهنگی میان جمهوری شوروی آذربایجان و ایران» و یک «انجمن دوستان آذربایجان جنوبی» تأسیس شده و مجموعه‌ای مشتمل بر یک مجله مصور و سه روزنامه نیز در آذربایجان منتشر شوند.

دفتر سیاسی حزب که به خوبی می‌دانست فقط با حرف و صحبت، کار توسعه نفوذ شوروی را پیش نخواهد برد از باقروف خواست که مجموعه‌ای از گروه‌های پارتیزانی مسلح را نیز در چارچوب یک حرکت جدایی‌خواهانه سازماندهی کند. برای سرپوش نهادن بر منشأ تسلیحاتی این گروه‌ها نیز خاطر نشان شد که از «تسلیحات ساخت خارج» استفاده شود. یک بودجه ویژه یک میلیون روبلی ارز قابل تبدیل (معادل تقریبی ۱۹۰,۰۰۰ دلار) نیز برای تأمین هزینه‌های این کار در اختیار کمیته اجرائیه - یعنی باقروف - قرار گرفت.

بر اساس این تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی بود که فرقه دموکرات آذربایجان تأسیس شد. آراء ابراز شده دربارهٔ چگونگی تأسیس فرقه دموکرات، تفاوت‌های بسیاری دارند. برخی آن را پدیده‌ای تلقی کردند که در فرهنگ آذری ریشه داشت، یعنی یک حرکت کاملاً خودجوش که بیانگر ناسیونالیسم آذربایجانی بود. بسیاری از صاحب‌نظران موضع میانه‌تری گرفته، در عین تأکید بر یک زمینه مردمی از نقش اتحاد شوروی در ایجاد آن نیز غافل نشدند.^{۳۴} اکثر این دیدگاه‌ها بر این فرض استوار بودند که فرقه دموکرات حاصل ترکیبی از سنن ملی و رادیکال آذربایجانی بود.^{۳۵} ولی اسناد تازه‌یاب نشان می‌دهند که کل این فرقه از سرآغاز تشکیل تا فروپاشی، ساخته و پرداخته گروهکی بود که در مسکو و باکو سیاست شوروی را در قبال ایران شکل می‌داد.

باقروف که اینک بر اساس این تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در اوج اقتدار قرار گرفته بود، با تمام قوا در مقام اجرای دستورالعمل صادره برآمد. تنها یک هفته بعد او و سه

دستیار اصلی‌اش در تبریز - یعقوبف، آتاکیشی اف و حسنوف - طرح دفتر سیاسی را به مجموعه‌ای از چند دستورالعمل مشخص برای «تحقق وظایف ویژه در آذربایجان جنوبی و ایالات شمالی ایران» تبدیل کردند.^{۳۶} در این دستورالعمل‌ها برای اموری چون عضوگیری، تأسیس سازمان‌های محلی، تأسیس فرقه بعد از تدارکات لازم برای خودجوش وانمود کردن آن و بالاخره خلاص شدن از شر تنها رقیب احتمالی این فرقه تازه‌پا یعنی تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان دستورالعمل‌های دقیقی طرح شد. اگرچه باقروف جذب فعالین حزب توده را به این فرقه دست پرورده خویش مدّ نظر داشت ولی نمی‌خواست که فرقه دموکرات انگِ سرسپردگی حزب توده به شوروی را نیز ارث ببرد. او هشدار داد که باید «مانع از انتقال مکانیکی تشکیلات حزب توده به کمیته‌های فرقه دموکرات آذربایجان گردید.» در عوض کمیته‌های محلی می‌بایست نخست طی تصویب قطعنامه‌ای انحلال تشکیلات حزب توده را اعلان داشته سپس تصمیم‌گیرندگان [این تشکیلات] را مبنی بر الحاق به فرقه دموکرات اعلان کنند.^{۳۷}

تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان، از گام نخست، مطابق النعل بالنعل دستورالعمل باقروف پیش رفت. همان‌گونه که کمیته سیاسی حزب کمونیست شوروی مقرر داشته بود باقروف و یعقوبف در پی تعیین رهبرانی برای این فرقه برآمدند. نخستین و مهمترین تصمیم آنها در این زمینه، تعیین میرجعفر پیشه‌وری به عنوان رهبر این حزب جدید بود. پیشه‌وری انتخاب مناسبی بود، زیرا اگرچه وی از کمونیست‌های قدیمی بود ولی در آذربایجان بیشتر به عنوان یک روزنامه‌نگار آزادی‌خواه و مردمی شهرت داشت که به رغم دستیابی به یک پیروزی چشمگیر در انتخابات دوره چهاردهم مجلس از راه‌یابی او به مجلس جلوگیری شده بود.^{۳۸} او در عین حال که در صف مظلومین جناح چپ جای داشت و می‌توانست به یکی از قهرمانان جدید آن تبدیل شود، به اندازه کافی از حزب توده فاصله داشت که بتواند یک حزب جدید را بنیان گذارد.^{۳۹} کار تماس با افراد صاحب نفوذی که می‌توانستند در برپایی چنین حرکتی مؤثر واقع شوند برعهده پیشه‌وری گذاشته شد و او در عرض چند روز موفق شد تعدادی از چهره‌های سیاسی توده‌ای و غیر توده‌ای آذربایجان را به تأسیس یک حزب «واقعاً دموکراتیک» جدید که می‌بایست به منافع مردم خدمت کند، جلب کند.^{۴۰} طولی نکشید که برخی ظنین شدند که پیشه‌وری از مسکو دستور می‌گیرد. این مقوله حمایت شوروی که تمایلی به طرح و بحث آن نیز نبود، هم از معایبی برخوردار بود و هم مزایایی. از یک طرف شانس موفقیت پیشه‌وری را بیشتر می‌کرد و از طرف دیگر از مشارکت و همراهی کسانی که نمی‌خواستند در یک طرح شوروی مداخله مستقیم داشته باشند ممانعت به عمل می‌آورد.^{۴۱} پیشه‌وری هنگامی که لازم می‌دید استقلال خود را نمایش دهد از یعقوبف می‌خواست با لحنی حاکی از سادگی و بی‌اطلاعی در مورد مسائل و برنامه‌های مربوط به آذربایجان با کاندیداها صحبت کند.^{۴۲}

در ۲۵ اوت / ۳ شهریور گروه سه نفره پیشه‌وری، پادگان و شبستری برای تدوین پیش‌نویس برنامه و نظامنامه این حزب جدید و نحوه اعلان آن با میرجعفر باقروف و دستیارانش آتاکشی‌اف و یعقوب ملاقات کردند؛ این نیز با طرح باقروف مطابقت کامل داشت.^{۴۳} نصب بیانیه‌ای به امضاء نمایندگان گروه‌های مختلف اجتماعی در شهرهای مختلف آذربایجان در ۳ سپتامبر/۱۲ شهریور نقطه شروع کار را تشکیل داد.^{۴۴} دو روز بعد نیز نخستین شماره روزنامه *آذربایجان* ارگان فرقه دموکرات که انبوهی از بیانیه‌ها و تلگراف‌های «خودجوش» حمایت و تبریک را در خود داشت، منتشر گردید.^{۴۵} باقروف با غرور و سربلندی به استالین گزارش داد که «هر روز در تمامی محال و شهرهای بزرگ آذربایجان جنوبی چهره‌های سرشناس دموکرات از میان مردم، تلگراف‌ها و قطعنامه‌هایی را ارسال داشته، پیوستن خود را به بیانیه منتشره اعلان می‌کنند».^{۴۶} هنگامی که در ۱۰ سپتامبر / ۱۹ شهریور حدود ۸۰۰ نفر در یکی از سالن‌های تبریز گرد آمدند تا به سخنان پیشه‌وری در مورد اهداف این حزب جدید گوش فرا دهند، بر پا کنندگان این ماجرا مطمئن شدند که فرقه مورد نظرشان آغاز نسبتاً خوبی داشته است.

باقروف و گروه دستیارانش از عهده موضوع حساس «ادغام» تشکیلات ایالتی حزب توده نیز برآمدند. تأسیس فرقه دموکرات برای بسیاری از اعضای حزب توده امر خوشایندی نبود زیرا بدین ترتیب از فضایی که احساس می‌کردند برای ایجاد آن کار کرده و دستاوردهای موفقیت‌آمیزی را نیز به دست آورده بودند، رانده می‌شدند.^{۴۷} در واکنش به این موضوع بود که قولی‌یف سرپرست کمیساریای امور خلق جمهوری آذربایجان که از همکاران باقروف بود برای فراهم ساختن «زمینه پیشبرد اقدامات مورد نظر در کنفرانسی که در پیش بود» رشته مذاکراتی طولانی را با سران تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان آغاز کرد.^{۴۸} این تلاش‌ها بی‌حاصل نبود: در ۷ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۴ کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان - برخلاف میل بسیاری از اعضایش - انحلال خود و الحاقش به فرقه دموکرات آذربایجان را اعلان داشت.^{۴۹} با این حال بسیاری از سران حزب توده کماکان با این عمل مخالف بوده و سعی کردند سد راه فعالیت‌های این حزب جدید شوند.^{۵۰} حتی پس از آنکه چهره‌های سرشناس تشکیلات ایالتی حزب توده به عضویت رهبری فرقه دموکرات منصوب شده و همه اعضای حزب نیز - (به استثنای کسانی که «خود را خراب کرده بودند») - در ردیف اعضای وابسته فرقه پذیرفته شدند نیز کمیته مرکزی حزب توده در تهران، کماکان کناره گرفت و حاضر نشد با این فرقه جدید همراهی نشان دهد.^{۵۱}

در خلال سه هفته بعد کمیته تشکیلاتی فرقه دموکرات درگیر تشکیل هسته‌های محلی حزبی و تدارک برگزاری انتخابات برای تشکیل یک کنگره مؤسس بود که قرار بود در ۲ اکتبر / ۱۰ مهر ۱۳۲۴ افتتاح شود. در این بین حسنوف و ابراهیموف - همکاران باقروف در تبریز - به کمک پیشه‌وری، شبستری و پادگان - «گروه سه نفره بر پا کنند» فرقه دموکرات - شتافتند تا ضمن تدوین

برنامه و نظامنامه این حزب جدید اطمینان حاصل کنند که این امر « بر اساس مصوبه ۶ ژوئیه / ۱۵ تیر دفتر سیاسی [حزب کمونیست شوروی]» اجرا گردد.^{۵۲} تا ۲۵ سپتامبر / ۳ مهر برنامه مورد نظر تدوین و انتخابات نیز کامل شد و بدین ترتیب همه چیز برای تأسیس رسمی فرقه دموکرات مهیا شد.

سرعت رشد و توسعه این حرکت باعث نگرانی پاره‌ای از ناظران امر شد. هنوز یک ماه از تأسیس این تشکیلات جدید نگذشته بود که فرقه دموکرات از ۶۰۰۰ عضو ثبت شده خود خبر داد، آن هم بدون احتساب اعضای سابق حزب توده [که به فرقه پیوسته بودند].^{۵۳} جان ویلیام وال سرکنسول بریتانیا در تبریز یکی از این ناظران نگران بود و باقروف در گزارشی به استالین، با غرور تمام ارزیابی او را چنین نقل کرد: «این حزب از حزب توده خطرناکتر است. حزب توده برای همه ما به عنوان یک تشکیلات طرفدار شوروی شهرت داشت. شخصیت مقتدری در آن نبود و نمی‌توانست بر طبقه دارا یا روشنفکر تکیه کند. ولی در حزب جدید دموکرات چهره‌هایی متنفذ حضور دارند، برنامه‌اش با درایت تدوین شده و خواسته‌هایش به نحوی است که به سختی می‌توان با آنها مخالفت کرد. اگر این حزب شعارهایش را متحقق سازد، آنگاه کل جمعیت آذربایجان از آن حمایت خواهند کرد؛ اهداف گسترده‌ای دارد.»^{۵۴}



دقیقاً به خاطر همین اهداف گسترده بود که باقروف با مجموعه مقاومت‌هایی روبرو شد به مراتب نیرومندتر از آنکه انتظار داشت. دولت ایران و مخالفان خودمختاری آذربایجان در جامعه ایران به محض برطرف شدن شگفتی اولیه [حاصل از اعلان موجودیت این تشکیلات] در مقام مقابله با این حرکت جدایی‌خواهانه در آذربایجان برآمدند. [بر اساس گزارش باقروف] از آن جایی که دولت ایران به دلیل حضور نیروهای شوروی در آذربایجان از اختیارات درخور توجهی در این حوزه برخوردار نبود، نازاحتی خود را نخست بر سر تشکیلات سیاسی چپگرا در تهران خالی کرد. جراید طرفدار شوروی در پایتخت تعطیل شدند. تظاهرات ممنوع اعلان شد و با گم‌کردن نگهبان‌هایی بر در باشگاه‌های حزب توده، این مؤسسات تعطیل شدند. روزنامه‌نگارهای سرشناس و فعالین اتحادیه‌های کارگری نیز زندانی شدند.^{۵۵} مقامات حکومتی طرفدار شوروی از حوزه‌های شمالی کشور احضار شده و کسانی جایگزین آنها شدند که برای تحت کنترل درآوردن فرقه دموکرات توانایی بیشتری داشتند.^{۵۶}

اندک زمانی بعد از تأسیس فرقه دموکرات، دولت تهران به تمام مقامات محلی ابلاغ کرد که در قبال فرقه نیز رویکردی مشابه با حزب توده اتخاذ کنند.^{۵۷} در حالی که فرقه دموکرات نیروی بیشتری می‌یافت نشریات راستگرا نیز با تأکید بر وجه خودمختاری طلبانه این تحولات، اعضای فرقه دموکرات را خائن دانستند. آنها در عین حال که بر سعی و تلاش خود برای خروج هر چه سریعتر قوای شوروی از ایران می‌افزودند، از تأکید بر مجازات سختی که افراد و گروه‌های هوادار شوروی را نیز پس از خروج حامیان‌شان، تهدید می‌کرد فروگذار نمی‌کردند.^{۵۸} مقامات ایرانی از نمایندگان خود [در آذربایجان] خواستند که در مقام مقابله با اقدامات این جنبش جدایی‌خواهانه برآیند و حتی گزارش‌هایی رسید مبنی بر اعلان جهاد علمای شیعه بر ضد این گروه.^{۵۹}

در تمامی این تحولات باقروف سعی داشت استالین را متقاعد کند که ریشه دشواری‌های پیش‌آمده بیشتر حاصل توطئه نیروهای مرتجع ایرانی بود تا نتیجه عملکرد فرقه دموکرات. به نظر باقروف آشکار بود که ایرانیان در وهله نخست سعی داشتند کنفرانس وزاری خارجه متفقین را در لندن وادار سازند که بحث خروج نیروهای شوروی را از ایران در دستور کار قرار دهد، سپس سعی کنند با تهدید کسانی که در حرکت خودمختاری آذربایجان مشارکت داشتند به عقوبتی سخت بعد از خروج نیروهای شوروی، مانع از پیشرفت کار شوند.^{۶۰} باقروف برای دامن زدن به نگرانی‌های استالین، از مداخله و تحریکات نگران‌کننده بریتانیا در مشکلات آذربایجان نیز سخن به میان آورد. وی مدعی بود که آشوب‌های آن ناحیه حاصل تحریکات «جاسوس انگلیس» سید ضیاء بود که سعی داشت موجبات استقرار بیشتر واحدهای نظامی ایران را در آذربایجان فراهم سازد.^{۶۱} در این میان در جنوب ایران نیز انگلیسی‌ها مشغول بسیج عشایر محلی بوده و آنها را به تجهیزات جدید مسلح می-

کردند. بنا به گفته باقروف هدف از این طرح برخوردار ساختن ارتش از یک رشته واحدهای رزمی دیگر بود که موجب تهدید دموکرات‌ها در شمال گردند.

باقروف یک واکنش قوی را توصیه کرد: «ما از شما [استالین] اجازه می‌خواهیم که یک اقدام فروپاشنده را در اتحادیه جدیدی که بریتانیا درعشایر جنوب پدید آورده آغاز کنیم. ما برقراری ارتباطات مخفی با خوانین مخالف را، هم از لحاظ استفاده از آنها جهت ایجاد یک شورش مسلحانه بر علیه دست نشانندگان بریتانیا در جنوب ایران و همچنین از نظر ایجاد یک حرکت گسترده تحت لوای استقلال عشایر جنوب از دولت مرکزی ایران یک امر کاملاً ضروری تلقی می‌کنیم.»^{۶۲}

از آنجایی که باقروف نتوانست موافقت استالین را برای این طرح جلب کند، اقدامات خود را در همان چارچوبی که دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی معین کرده بود ادامه داد و تلاش‌هایش را بر تحرکات جدایی‌خواهانه‌ای که در آذربایجان و کردستان آغاز کرده بود، متمرکز ساخت.

در اواخر سپتامبر / اوایل مهر رهبری فرقه دموکرات با توجه به تحولات اخیر در تهران نسبت به حزب توده، از امکان اقدامات سرکوبگرانه دولت نگران شد. پیشه‌وری و صادق پادگان که به این نتیجه رسیده بودند که زمان آن فرا رسیده است که تشکیلات جدید را از وسایل دفاعی برخوردار سازند از یکی از اعضاء فرقه خواستند که برای درخواست اسلحه و مهمات گزارشی تهیه کند. این گزارش بعد از تأیید نهایی به باکو ارسال شد. خواسته‌های تسلیحاتی آنها در قیاس با حرکت فرقه و حوزه عملکرد آن، تقاضای چشمگیری بود: ۲۰,۰۰۰ قبضه تفنگ و دومیلیون فشنگ حداقل لازم جهت تسلیح «بخش قابل اطمینان مردم» تلقی شده بود؛ علاوه بر این ۵۰۰ قبضه اسلحه کمری نیز برای دفاع شخصی سران حزب تقاضا گردیده بود.^{۶۳} ولی پیش از هر چیز دیگر فرقه دموکرات برای آنکه بتواند بدون پیش‌آمد دشواری عمده‌ای اهداف استالین را برآورده سازد، می‌بایست نخست به یک حزب واقعی تبدیل شده و لااقل یک مشروعیت ظاهری را نیز به دست آورد.

کنگره مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان در فاصله ۲۵ تا ۳۰ سپتامبر / ۳ تا ۸ مهر در تبریز و مطابق انتظارات باقروف، به نحو احسن برگزار شد.^{۶۴} ۲۳۷ نماینده‌ای که در این کنگره حاضر شدند به اتفاق آراء برنامه حزب را تصویب و دقیقاً همان کسانی را به رهبری فرقه انتخاب کردند که قرار بود انتخاب کنند.^{۶۵} کنگره مزبور با تاسی از سرمشق آشنای سرپرستان [خارجی] این برنامه، یک «پلنوم» (یعنی «کمیته مرکزی») ۴۰ نفره را برگزیدند که این پلنوم نیز از میان اعضایش یک «برزیدوم» (یعنی «دفتر سیاسی») نه نفری را انتخاب کرد.^{۶۶} به رغم ماهیت دستوری انتخابات کنگره مزبور، جلسات آن با سرریز انواع شعارها و حرکات مختلف توأم شد؛ یکی از احیاء هویت آذربایجانی سخن می‌گفت و دیگری نیز گوشزد می‌شد. یکی از نمایندگان فریاد زد: «... من روح قهرمان‌های شجاعی را در شما می‌بینیم که برای آذربایجان به خاک افتاده‌اند و مطمئن هستیم که شما - فرزندان

این قهرمانان - آماده هستید که رسالت ملت ما را بر دوش گیرید. هر چقدر هم که ارتجاع تهران سرسختی نشان دهد، آتش قلب ما با فروغ بیشتری مشتعل خواهد شد، زیرا ما به زبان خلق خود سخن می‌گوییم.»^{۶۷}

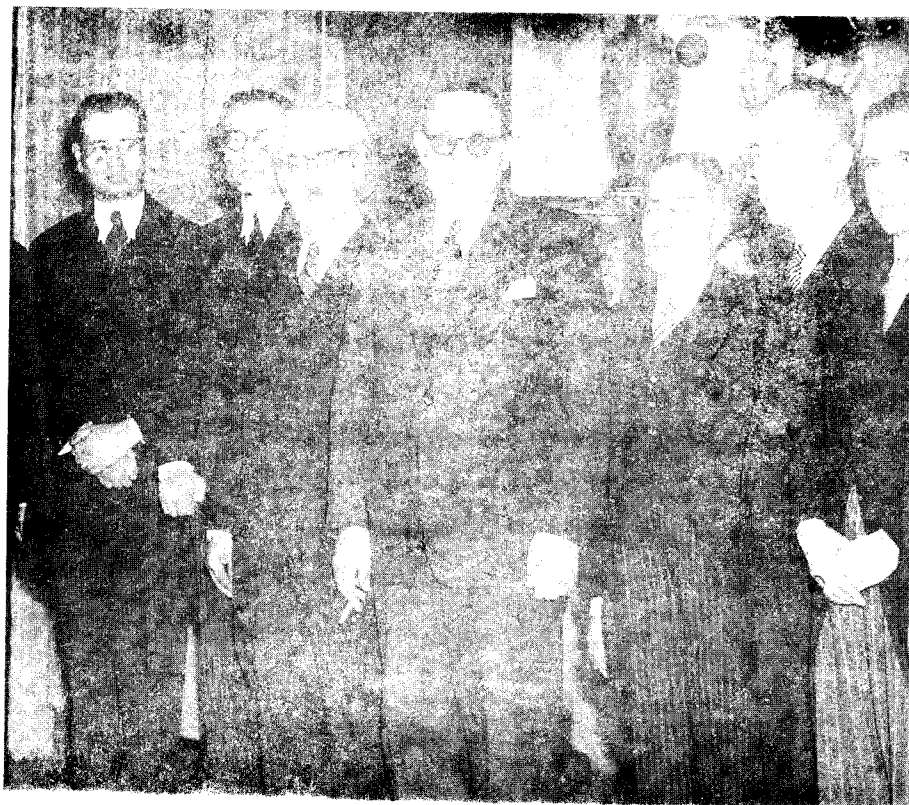
بیانیه کنگره بیش از آنکه یک برنامه مشخص باشد برای عمل، یک بیانیه ناسیونالیستی بود. جدای از اعلان عزم خود برای تحقق بخشیدن به یک رؤیای دیرینه، در مورد کم و کیف این رؤیا و شکلی که در صورت تحقق می‌توانست به خود گیرد و یا چگونگی تلاش‌های فرقه برای دستیابی به آن، اطلاعات درخور توجهی ارائه نشد. از آنجا که نخستین نمایش و حضور عمومی فرقه با تدارک و برنامه‌ریزی گسترده‌ای توأم شده بود، این گنگی و ابهام چندان هم بی‌حساب نبود؛ هدف جذب و جلب هر چه بیشتر افراد بود و آنگاه تعیین رشته هدف‌هایی مطابق با آمادگی مردم برای پیشبرد آنها.

در این میان مقامات شوروی نیز در مورد اهدافی که می‌بایست اتخاذ شود، دستورالعمل‌های مشخصی به باقروف دادند. او در اواخر سپتامبر/ اوایل شهریور راهی مسکو شد تا ضمن ارائه گزارشی از دستاوردهای این حرکت تا آن مرحله، در مورد چگونگی ادامه کار نیز بحث کند. باقروف با دستورالعمل مشخصی مبنی بر تأسیس یک دولت خودمختار که قرار بود از طریق انتخابات تشکیل شود به آذربایجان بازگشت.^{۶۸} بر یک چنین اساسی بود که نمایندگان کمیته مرکزی فرقه در طول پاییز آن سال ضمن سرکشی به شهرهای مختلف آذربایجان، یک رشته کنفرانس‌های خبری بر پا داشته و بر انتخاب مجریان آنها نظارت کردند. همان‌طوری که انتظار می‌رفت در پاره‌ای از شهرها مالکان و تجاری که بنا به ملاحظات محلی به فرقه ملحق شده بودند، نسبت به احاله یک نقش محوری به اعضاء سابق حزب توده رضایت نداشته و مقاومت‌هایی جدی بروز دادند.^{۶۹} اگر چه در این گزارش آمده بود که در پاره‌ای از موارد نیز «اشخاص کاملاً نامطلوبی به رهبری فرقه انتخاب شدند» ولی در نتیجه‌گیری آن آمده بود که این مشکلات رفع شده است: «این ناهماهنگی‌ها فقط در آغاز مبارزات انتخاباتی پیش آمد و به موقع مقتضی رفع شدند. رهبری فرقه دموکرات آذربایجان برای حفاظت از ماهیت یکدست فرقه از هیچ اقدامی فروگذار نکرده و به هیچ اختلاف عقیده‌ای در مورد مسائل برنامه‌ای اجازه بروز نمی‌دهد.»^{۷۰}

کمیته مرکزی فرقه بس از یک چنین توضیحی در اعمال کنترل خود بر حوزه‌های محلی، برای واداشتن کنفرانس‌های منطقه‌ای به «پیشنهاد»، «بحث» و «تصمیم‌گیری» در مورد تأسیس یک کنگره ملی آذربایجان در تبریز - به گونه‌ای که مسکو فرمان داده بود - دشواری چندانی نداشت. مقامات فرقه از آنجایی که در طرح خواسته‌های خود سعی داشتند از چارچوب مفاد قانون اساسی ایران تجاوز نکنند، با استناد به یکی از مواد مهم ولی فراموش شده قانون اساسی که در آن از انجمن‌های ایالتی و ولایتی سخن به میان آمده بود، اعلان داشتند که هدف آنها از تأسیس یک کنگره محلی نیز

چیزی نبود جز احیاء این اصل فراموش شده قانون اساسی و کمک به روند انتخابات برای مجلس شورای ملی. در یک جلسه تدارکاتی که در ۹ نوامبر / ۱۱ آبان تشکیل شد فرقه دموکرات مصوبه‌ای را تصویب کرد که در آن آمده بود برای تحقق برنامه فرقه می‌بایست برای برگزاری فوری انتخابات مجلس شورای ملی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی اقدام شود ولی از آنجایی که انتخابات مزبور فقط از طریق «اراده کل خلق» میسر بود بیش از هر اقدام دیگر تشکیل کنگره ملی ضرورت داشت. البته استدلال واقعی سران فرقه درست برخلاف این امر بود. از آنجایی که می‌خواستند بدون متهم شدن به مداخلات غیر قانونی نتایج انتخابات مجلس شورای ملی و انجمن‌ها را در کنترل داشته باشند بر تأسیس کنگره مزبور تصمیم گرفتند؛ کنگره‌ای که می‌توانست برای مداخلات بعدی نمایی از یک مشروعیت را نیز فراهم کند.^{۷۱}

با توجه به برنامه‌ای که در پیش بود سران فرقه و سرپرست‌های آنان در باکو به هیچ وجه نمی‌خواستند که پیش آمدی غیر مترقبه طرح آنان را مختل کند. آنها به اتفاق رهبری فرقه دموکرات، ماسلنیکوف فرمانده منطقه نظامی باکو و باقروف کار سازماندهی نیروهای نامنظم فدایی را که به قوای نظامی جنش جدایی طلب آذربایجان تبدیل شد، آغاز کردند.^{۷۲} تا اواخر نوامبر/ اوایل آذر به تشکیل ۳۰ واحد نظامی موفق شدند که نیرویی مشتمل بر ۳۰۰۰ نفر را شامل شد که به ۱۱،۵۰۰ قبضه تفنگ، ۱۰۰۰ اسلحه کمری، ۴۰۰ مسلسل، ۲۰۰۰ نارنجک و بیش از دو میلیون فشنگ مسلح بودند.^{۷۳}



گروه‌های فدایی در ۱۶ نوامبر / ۲۵ آبان با کشتار «مرتجعین معروف» و «انتقام‌گیری» از ژاندارم‌های ایرانی به دلیل سال‌ها رفتار غیردموکراتیک، کار خود را آغاز کردند.^{۷۴} فرقهٔ دموکرات برای جلوگیری از ارتباط مقامات محلی با تهران دستور داد که کلیهٔ خطوط تلگراف و تلفن تهران - تبریز، و همچنین مواصلات بین پادگان‌های نظامی مستقر در آذربایجان را قطع کنند.^{۷۵} دولتشاهی استاندار آذربایجان و فرمانده پادگان تبریز توانستند به نوعی ارتباط تلگرافی را با مرکز برقرار ساخته از تحولات اخیر گزارشی ارسال دارند. دولت فرمان داد که به هر قیمت که شده واحدها را منحل کنند. همان روز دولتشاهی در مقرّ فرقه با پیشه‌وری ملاقات کرد و از او پرسید که آیا تشکیلات او با پدیدار شدن این گروه‌های پارتیزانی ارتباطی دارد یا خیر؟ پیشه‌وری پاسخ داد که فرقهٔ دموکرات آذربایجان، با گروه‌های مزبور که به صورتی خودجوش در مقام اعتراض به رفتار ستمگرانهٔ نیروهای ارتجاعی به پا خواسته‌اند، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد.^{۷۶}

پیشه‌وری به خوبی می‌دانست که باقروف به «خودجوشی» کوچکترین اعتقادی ندارد. با گسترش دامنهٔ قتل و غارت و دزدی، باقروف، گروه سه‌گانه تبریز [آتاکیشی‌اف، حسنوف و یعقوب‌ف] را تحت فشار قرار داده و خاطر نشان کرد آنهایی را که از اجرای کامل فرامینش امتناع کنند، به هیچ وجه تحمل نخواهد کرد. او در پایان و در تأکید صریح‌تر خاطر نشان ساخت: «... آنها [دشمنان] می‌توانند در میان مالکین، تجار، در میان افسران ارتش، کارمندان دولت باشند و باید به نحوی بی‌رحمانه با آنها مبارزه شود، یعنی نابود شوند. حتی اگر کسی امروز آرام باشد ولی در گذشته جنایاتی را مرتکب شده باشد، می‌تواند آن جنایات را فردا نیز تکرار کند، پس باید که برکنار شود یعنی نابود شده و تسویه گردد. به علاوه این نیز باید تماماً به نام خلق صورت گیرد...» و در انتها پرسید: «خود را مفهوم ساخته‌ام؟»^{۷۷}

این که عوامل باقروف چگونه می‌بایست ضمن احتراز از پیشامد یک جنگ داخلی، دشمنان استقلال آذربایجان را ریشه کن کنند، موضوعی بود که وی روشن نکرد.^{۷۸} اطمینان باقروف به این که می‌تواند وضعیت آذربایجان را تحت کنترل نگهدارد تا حدودی به آگاهی از این امر برمی‌گشت که وی ارتش سرخ را در مقام پشتیبان دارد. آنتونوف رئیس ستاد کل ارتش سرخ به ماسلنیکوف فرمانده [منطقه نظامی ماوراء قفقاز] دستور اکید داد که «بدون اجازهٔ صریح ستاد فرماندهی کل [ارتش سرخ] اجازهٔ ورود واحدهای نظامی جدید ایران را صادر نکند» و هر گونه تحرک نظامیان ایرانی در حوزهٔ تحت اشغال شوروی را فوراً گزارش کند.^{۷۹} باقروف ضمن مطمئن ساختن سران فرقهٔ دموکرات به حمایت ارتش سرخ از آنها خواست که در مذاکره با مقامات ایرانی، رویه‌ای سرسختانه اتخاذ کنند.^{۸۰} در اول دسامبر / ۱۰ آذر باقروف دستور داد که «برای انهدام گروه‌های مرتجع از تمام وسایل استفاده شود و حتی در صورت لزوم برای تسویهٔ آنها از واحدهای پارتیزان محلی بهره‌برداری شود.»^{۸۱}

در یک چنین فضای پر تنش بود که در فاصله ۱۲ تا ۱۹ نوامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ تا ۲۸ آبان ۱۳۲۴ انتخابات کنگره ملی آذربایجان نیز برگزار شد. البته اصطلاح «انتخابات»، اصطلاح مناسبی نبود زیرا عنوان «نه چندان رسمی» حداقل اصطلاحی است که در توصیف این فرایند می‌توان مطرح کرد. فرقه دموکرات تظاهرات گسترده‌ای را در اکثر نقاط آذربایجان بر پا داشت که خواستار انتخابات فوری برای مجلس و انجمن‌ها بودند. در مراحل پایانی هر یک از این تظاهرات نیز کاندیدهایی پا پیش گذاشته و به عنوان نمایندگان مجلس ملی مورد تشویق حاضران قرار می‌گرفتند. در ۲۰ نوامبر / ۲۹ آبان کنگره مزبور با حضور ۵۴۶ نماینده در [ساختمان شیر و خورشید سرخ] تبریز تشکیل شد.^{۸۲} دیوارها از تصاویر شهدای راه آذربایجان پوشانده شده بود که می‌بایست بیانگر سنت، ستم و عزم باشد.^{۸۳} پیشه‌وری در سخنانی که ایراد کرد توانایی خود را در مقام رهبری که می‌توانست همه را در این واقعه مهم تاریخی سهیم سازد، نشان داد. هنگامی که یکی از نمایندگان یک جفت جوراب دستباف یکی از پیر زنان حوزه خود را به او هدیه داد پیشه‌وری از جای برخاست و طی سخنانی اظهار داشت: «به سخنان یک مادر خسته و رنج‌دیده گوش فرا دهید که در دستاوردهای فرزندانش، رستگاری می‌جوید. ما این جوراب‌ها را به نشانه عزم خود به [اجابت] ندای مادران در موزه‌های خود حفظ خواهیم کرد.» فرو نشستن ابزار احساسات حضار چند دقیقه‌ای به طول انجامید. پیشه‌وری در مقام سخنران عمده و سازمان دهنده اصلی این ماجرا، حتی سعی نکرد که حفظ ظاهر کرده و ماهیت اصلی کنگره را که چیزی نبود جز تلاشی در جهت مشروعیت بخشی به فرقه دموکرات، پنهان دارد. ولی او در پنهان داشتن یکی دیگر از وجوه کار موفق شد؛ یعنی پنهان داشتن نقش هدایتگر مسکو و باکو که فقط او و معدودی از دیگر رهبران فرقه نسبت بدان آگاهی داشتند. تمام مسائل اصلی این حرکت از نظر تعیین خط مشی و تشکیل گروه‌های فدایی گرفته تا اعلان تشکیل مجلس مؤسسان در هماهنگی و با تأیید مسکو صورت گرفته بود و در جزئیاتی چون تدوین پیش نویس قطعنامه‌ها و مصوبات انتخاب کاندیداهای مناسب نیز پیشه‌وری از مشورت گروه سه نفره باقروف در تبریز برخوردار بود.^{۸۴}

در این کنفرانس هیچ نکته‌ای به شانس و تصادف واگذار نشد؛ همه سخنرانان به دقت انتخاب شدند و مباحث به صورتی مطرح شدند که به یک نقطه اوج از پیش تعیین شده برسند. بعد از جلسه افتتاحیه کنفرانس، پیشه‌وری ضمن تأکید بر پیشینه‌ای از مظالم تهران نسبت به آذربایجان، از آینده درخشانی سخن گفت که در پیش بود. از نظر او خودمختاری آذربایجان به معنای یک زندگی عادی، توسعه فرهنگی، دموکراسی، آزادی و رفاه بود. او در مورد خشونت‌های جاری نیز گفت «ما خواهان خونریزی نیستیم ولی اگر به ما حمله شود ما نیز مانند دهقان‌های آذربایجانی که اینک وادار شده‌اند که با خشونت به غارتگری‌ها، قتل‌ها و آتش‌افروزی‌های مرتجعین پاسخ دهند، از خود دفاع خواهیم کرد.»^{۸۵}

لزوم جلوگیری از مداخله دیگران در امر تعیین سرنوشت، تأکید بعدی او بود. پیشه‌وری بعد از حمله به مداخلات بریتانیا و ترکیه در امور ایران از نمایندگان حاضر در این کنفرانس خواست بر این امر تأکید نهند که در مورد «مسئله آذربایجان باید در تبریز تصمیم‌گیری شود». نمایندگان حاضر نیز به نحوی که از پیش مقرر شده بود با طرح خواسته‌هایی مبنی بر توسعه اختیارات کنفرانس و تبدیل آن به یک مجلس مؤسسان از این سخنان پیشه‌وری استقبال کردند.^{۸۶} در پایان آن روز نیز کنفرانس، کمیته‌ای را انتخاب کرد که پیش‌نویس مصوبات لازم را جهت رسمیت بخشیدن به این دگرگونی «خودجوش» تهیه کند.

در جلسه روز بعد، هم بیانیه‌ای که کمیته مزبور خطاب به «خلق آذربایجان» تدوین کرده بود به اتفاق آراء به تصویب کنفرانس رسید و هم «اعلان مجلس مؤسسان» آن کمیته.^{۸۷} در این اعلانیه که نسخه‌هایی از آن برای شاه و همچنین رؤسای کشورهای غربی نیز ارسال گردید سعی شده بود لحن و زبان آن روزگار نیز مورد توجه باشد. از این رو در بیان خواست خودمختاری و کسب حقوق فرهنگی و زبانی، از اصول مندرج در منشور آتلانتیک، حقوق بشر و مشروطیت و دموکراسی و خودگردانی یاد شده بود. اگر چه در این بیانیه تأکید شده بود که خودمختاری آذربایجان به هیچ وجه تهدیدی برای تمامیت ارضی ایران تلقی نمی‌شود ولی این نکته را نیز تصریح کرد که آذربایجان منتظر نخواهد شد که چنین حقی به او اعطاء شود، بلکه خود آماده آن است که چنین حقی را تصاحب کند: «مردم آذربایجان به علت زحمت فراوانی که در راه آزادی و دموکراسی متحمل شده و به علت قربانی‌های زیادی که در این راه داده می‌خواهد حکومت خودمختاری بر اساس دموکراسی تشکیل دهد بنابراین این ... مجلس ملی خود را انتخاب کرده لازم می‌داند که حکومت ملی و داخلی را از میان نمایندگان این مجلس انتخاب و در برابر آن مجلس مسئول باشد.»^{۸۸} در ادامه نیز ضمن تأکید بر تمایل کنگره بر تبلیغ و تشکیلات و نه جنگ داخلی و برادرکشی برای پیشبرد این مقصود آمده بود که اگر دولت مرکزی بخواهد به زور با این امر مقابله کند آنها از حقوق خود دفاع خواهند کرد و «... تا یک فرد آذربایجانی زنده است در راه خودمختاری ملی مبارزه خواهد نمود.»^{۸۹}

مجلس مؤسسان برای تحقق این خواسته‌ها یک کمیته ملی را نیز به ریاست شبستری، رفیعی، بی‌ریا و الهامی انتخاب کرد. این کمیته که به عنوان نوعی حکومت موقت عمل می‌کرد وظیفه داشت که در کنار اموری چون رسیدگی به تبدیل مکاتبات اداری و همچنین آموزش ابتدایی به زبان ترکی، برای برگزاری انتخابات مجلس آذربایجان و مجلس شورای ملی نیز اقدام کند. ولی از آنجایی که انتخابات مجلس شورای ملی به بعد از خروج نیروهای بیگانه موکول شده بود، تلاش کمیته مزبور صرف سازماندهی مجلس ملی آذربایجان شد.^{۹۰}

انتخابات یک هفته بعد از پایان کار کنگره ملی آغاز و تا ۵ دسامبر / ۱۴ آذر به پایان رسید؛ در این میان تا پیش از افتتاح مجلس ملی در ۱۰ دسامبر / ۱۹ آذر تمامی عملکردهای کمیته ملی

تحت نظر باکو صورت گرفته و به تأیید مسکو رسیده بود. باقروف طی یک رشته گزارش‌های روزانه استالین، بریا، مولوتوف و مالنکوف را از تحولات جاری در آذربایجان مطلع داشته و برنامه‌های جاری و آتی خود را به تأیید آنها می‌رساند. پیش‌نویس برنامه حکومت خودمختار آذربایجان و همچنین برنامه نخستین مجلس ملی فرقه نیز به باقروف تسلیم گردید و از سوی مقامات مسکو تأیید شد.^{۹۱} همزمان با این تحولات مسکو به فرقه دموکرات اجازه داد که در صورت امتناع دولت ایران از شناسایی حکومت ملی آذربایجان یا توسل آن به زور برای سرکوب خودمختاری آنها از واحدهای نظامی تحت فرمان خود استفاده کند.^{۹۲}

حمایت و پشتیبانی مسکو باعث شد که پیشه‌وری در عزم خود مبنی بر امتناع از هرگونه مصالحه‌ای با تهران راسخ‌تر از پیش شده و اصرار ورزد که فرقه دموکرات جز به خودمختاری کامل به هیچ چیز دیگری رضایت نخواهد داشت.^{۹۳} در این بین تدارکات جاری برای تأسیس یک حکومت خود مختار ادامه یافت؛ در ۸ دسامبر / ۱۷ آذر پیشه‌وری، شبستری و بی‌ریا برای تصمیم‌گیری در مورد شکل و اجزاء حکومت جدید با قولی‌یف و گروه سه‌گانه منصوب باقروف - (آتاکیشی‌اف، حسنوف و ابراهیموف) دیدار کردند.^{۹۴}

در فاصله دو روزی که به افتتاح مجلس ملی مانده بود تعداد تلگراف‌های متبادله میان تبریز و باکو و مسکو که هر یک پیشنهادی نهایی و تصحیحی بر برنامه حکومت جدید را شامل می‌شد، رو به افزایش نهاد. عصر روز ۱۱ دسامبر / ۲۰ آذر باقروف برنامه روز بعد را به اطلاع مسکو رساند: مجلس ملی با تأیید اعتبارنامه حضار شروع به کار کرده و از پیشه‌وری خواهد خواست که یک حکومت تشکیل دهد. پیشه‌وری بعد از ظهر آن روز را صرف «جمع‌آوری» اعضای حکومت مورد نظر خویش ساخته و عصر همان روز نیز آن را به تصویب مجلس خواهد رساند. طبق این برنامه، تصویب قوانینی در مورد قوای نظامی و همچنین طرح مباحثی در مورد برنامه حکومت جدید، قدم بعدی مجلس ملی بود. متن تمامی این مصوبات و برنامه‌ها به تأیید و تصمیم مسکو رسیده بود. گروه سه‌گانه باقروف در تبریز تنها ساعاتی پیش از تشکیل نخستین اجلاس مجلس مزبور نسخه نهایی را دریافت داشتند.^{۹۵}

این برنامه‌ریزی متراکم نتایج مورد نظر را به دنبال آورد. در پی تشکیل مجلس ملی در ۱۲ دسامبر / ۲۱ آذر اعضای حکومت و برنامه ارائه شده به اتفاق آراء به تصویب رسید.^{۹۶} با توجه به تصور غالب از ناکارآمدی نظام شوروی، اجرای طابق النعل بالنعل برنامه‌ای که برای آذربایجان طرح شده بود، پدیده جالب توجهی بود. با این حال طولی نکشید که باقروف با مقاومت‌هایی فراتر از حد انتظار روبرو شد؛ و این فقط دولت ایران نبود که در مقام مقابله برخاست، مردم آذربایجان نیز دیگر بیش از این تحمل آشوب و نابسامانی‌های اقتصادی را نداشتند.